

مقدمه‌ی انجیل یوحنا

بخش هفدهم

خادم خدا فیروز خانجانی

کلیسای ایران

بهار ۱۴۰۰

این کتابچه مخصوص مسیحیان است.

در این جلسه که هفدهمین جلسه‌ی بررسی مقدمه‌ی انجیل یوحناست به آیه‌ی ۱۳ می‌پردازیم. طبق روال معمول ابتدا آیه را بخوانیم.

که نه از خون و نه از خواهش جسد و نه از خواهش مردم بلکه از خدا تولد یافتند. ما در خصوص تولد تازه صحبت کردیم و اینکه چطور خدا برای هر انسانی امکان‌سازی می‌کند تا بتواند وارد برنامه‌ی الهی شود. انسانی که نسبت به کلام خدا پذیرش دارد، می‌تواند وارد مرحله‌ی ایمان مدنظر خدا شود و از طریق این ایمان وارد فضای تولد تازه شود.

اینجا یوحنا در ادامه‌ی مبحث، می‌خواهد به نوعی در خصوص تولد تازه ابهام‌زدایی کند. او چنین عنوان می‌کند که افرادی که وارد نقشه و برنامه‌ی خدا شدند، نه صرفاً به عنوان خادمان خدا بلکه به عنوان فرزندان خدا، از خون و خواهش جسد و نه از خواهش مردم متولد نشدند بلکه از خود خدا تولد یافتند. دقت کنید که می‌گوید: «نه از خون، نه از خواهش جسد و نه از خواهش مردم بلکه از خدا تولد یافتند.»

اینجا قصد دارم ابتدا به عبارت «نه از خون» بپردازم. یوحنا چه منظوری دارد؟ می‌توان این بخش را در پرتو یوحنا باب ۳ بررسی کرد. همه‌ی ما گفتگو میان خداوند عیسی مسیح و نیکودیموس را به یاد داریم، یکی از زیباترین گفتگوهای کتاب مقدس است! خداوند با او وارد گفتگوی طولانی می‌شود و این برای من تداعی‌گر گفتگوی میان خدا و ابراهیم است. در این گفتگو مسائلی عنوان می‌شود که برای همه‌ی ما مفید است و جای تأمل دارد.

شخصی که با خداوند وارد گفتگو می‌شود، با کتاب مقدس آشنایی کامل داشته و یکی از بزرگترین استادان الهیات عصر خود است. پس او با سؤالاتی می‌آید که بسیار در خور اهمیت است. زیرا او پس از بررسی جامعه‌ی خود به کتاب مقدس مراجعه کرده

و پرسش‌های بسیاری در ذهنش شکل گرفته است. بسیاری از مطالب برای او جای سؤال دارد. او با چراهای بسیار به حضور خداوند می‌آید. یحیی ظهور کرده بود و بر سؤالات نيقوديموس افزوده شده بود. او می‌خواست بداند برنامه‌ی خدا برای نجات بشر چیست.

نيقوديموس می‌گوید: «ای استاد می‌دانیم که تو معلم هستی که از جانب خدا آمده‌ای. (تو معلمی هستی که صاحب رسالت الهی هستی. از کجا می‌دانیم؟) زیرا هیچ کس نمی‌تواند معجزاتی را که تو می‌نمایی بنماید، جز اینکه خدا با وی باشد.» و مسیح این چنین پاسخ می‌دهد: «آمین آمین به تو می‌گویم اگر کسی از سر نو مولود نشود، ملکوت خدا را نمی‌تواند دید.» نيقوديموس با شنیدن اینکه هیچ کس بدون تولد تازه از بالا نمی‌تواند پادشاهی خدا را ببیند، شگفت زده شده و می‌پرسد: «چگونه ممکن است که انسانی که پیر شده باشد، مولود گردد؟ آیا می‌شود که بار دیگر داخل شکم مادر گشته، مولود شود؟» عیسی در پاسخ گفت: «آمین آمین به تو می‌گویم اگر کسی از آب و روح مولود نگردد، ممکن نیست که داخل ملکوت خدا شود. آنچه از جسم مولود شد، جسم است و آنچه از روح مولود گشت روح است. عجب مدار که به تو گفتم باید شما از سر نو مولود گردید.»

نيقوديموس می‌دانست در مقابل شخص بسیار بزرگی قرار گرفته و نمی‌تواند بدون مقدمه وارد صحبت شود و از آنجایی که او می‌خواست بگوید که من جایگاه تو را می‌شناسم، چنین شروع کرد که «ما می‌دانیم که تو معلمی هستی که از جانب خدا آمده‌ای.» نيقوديموس تنها آنجا حضور داشت ولی از قول دیگر بزرگان یهود که جرأت رفتن نزد مسیح را نداشتند، می‌گوید: «ما می‌دانیم که...»

درست است که امروزه بسیاری از یهودیان مسیح را انکار می‌کنند ولی واقعیت این است که داستان به این سادگی‌ها هم نیست. حتی در تلمود آنها نیز اشاره‌های ضمنی

شده است که عیسی همان مسیح موعود است. پس بسیاری از بزرگان یهود با نگاه کردن به زندگی مسیح و دیدن اعمالش، متوجه شدند که مسیح از جانب خدا آمده بود ولی بنا به دلایلی مصلحت نمی‌دیدند دیدگاه خود را بیان کنند. امروزه دسته‌ای از خاخام‌ها هم می‌دانند که عیسی، همان مسیح موعود است ولی احساس می‌کنند که عنوان کردن این مسئله، باعث می‌شود تا برخی از مسیحیان تثلیثی سوء استفاده کرده و به خاخام‌ها طعنه زنند.

درست است که یهودیان به ظاهر مخالفت می‌کنند اما بسیاری از آنها می‌دانند که عهد جدید در راستای وعده‌های خدا در عهد عتیق است. ولی این حس در میان آنها وجود دارد که افرادی که درک درستی از تورات نداشته‌اند، عهد جدید را دزدیده‌اند. آنها بر این باورند که این نبوت موسی محقق شده که «من شما را با قومی که جاهل هستند، افزون خواهم کرد.» خوب طرز تفکر و تعالیم تثلیثی‌ها و کسانی که فیض را به فجور تبدیل کرده‌اند، برای یهودیان جای سؤال دارد و آنها حاضر نیستند با چنین افرادی یکی شوند. آنها در ذهن خود احساس می‌کنند چیزی که از آن آنها بوده به افرادی که از دید آنها ارزش آن را درک نمی‌کنند، سپرده شده است.

داوید بن گوریون که استقلال اسرائیل را اعلام کرد، روزی حرف بسیار شگفت‌انگیزی زد. او گفت عالی‌ترین نوشته‌ای که در یهودیت وجود دارد، همان اول قرن‌تین باب ۱۳ است. زمانی که یهودیان وارد بحث با مسیحیان می‌شوند وقتی بخواهند واقعاً اعتراف کنند، می‌گویند: «شما اغلب سخنان پولس را درست درک نمی‌کنید. ما درست‌تر آنها را درک می‌کنیم ولی چه می‌شود کرد که سخنان پولس به دست شما افتاده است.» پس عده‌ای به این نتیجه رسیده‌اند که عیسی همان مسیح موعود است.

نیقودیموس کسی بود که جرأت کرده و نزد مسیح می‌رود. البته او تصمیم گرفت شبانگاه به ملاقات مسیح برود زیرا از بی‌آبرو شدن واهمه داشت. اگر مردم او را با مسیح

می‌دیدند، ممکن بود وضعیتش به مخاطره بیفتد. در واقع او سعی داشت به بقیه بفهماند که عیسی همان مسیح موعود است ولی می‌خواست این را بدون سر و صدا و در خلوت انجام دهد. او می‌خواست در نهان بشارت دهد. او دوست داشت در میان بزرگان یهود که به زعمش مثبت بودند و عیسی مسیح یک پل ایجاد کند. از این رو مقدمه چینی می‌کند و می‌گوید که درست است من تنها آمده‌ام ولی واقعیت این است که همه‌ی ما می‌دانیم و بر همه‌ی ما مبرهن و روشن شده که تو رسالتی الهی داریم. درست است که او شبانگاه نزد مسیح می‌رود ولی باز جرأتش بسیار ستودنی است.

امروزه در دنیای مسیحیت بسیاری می‌دانند که حقیقت چیست. آنها می‌دانند خدا در زمان ما چه کارهایی انجام داده است. بسیاری از قدیمیان پنطیکاست آگاهند که خدا از طریق خدمت برادر برانهام چه اعمالی انجام داد ولی ما نمی‌بینیم که آنها جرأت داشته باشند که حتی شبانگاه آمده و سؤالات خود را مطرح کنند. پس اینجا حرکت نیکودیموس قابل تحسین است.

من هر وقت فرصت می‌کنم، سعی می‌کنم مطالب الهیاتی را مطالعه کنم تا از وضعیت و تحولات دنیای مسیحیت آگاه باشم. خیلی اوقات می‌بینم که افراد به یک اعترافی می‌رسند ولی به قدری فشار از اطراف بالاست که مجبور به عقب‌نشینی می‌شوند. کارل بارت می‌دانست که تثلیث نادرست است. او با زبان بی‌زبانی چنین چیزی را مطرح می‌کند. زمانی هم که می‌خواهد از خود دفاع کند، می‌گوید کالوین هم معتقد بوده که تثلیث به این شکل نیست. چرا او این چنین عنوان می‌کند؟ زیرا می‌خواهد خود را پشت کالوین مخفی کند. چون کالوین جایی قداست دارد و مقدس است. البته عده‌ی بسیاری خود را به کالوین منتسب کرده و او را پدر الهیات پروتستان می‌دانند. به زعم آنها پدر الهیات پروتستان لوثر نیست بلکه کالوین است. باز می‌توان افراد دیگری را مثال زد که مسائلی را عنوان می‌کنند ولی عقب‌نشینی هم می‌کنند.

این مسئله در زمان ما نیز مصداق دارد. به عنوان مثال در فیلیپیان آیه‌ای داریم که چنین ترجمه شده است: «... با خدا برابر بودن را غنیمت نشمرد.» هرکه با متن و فرهنگ یونانی آشناست می‌داند که این ترجمه کاملاً درست نیست ولی جرأت عنوان کردنش هم وجود ندارد. من با دانش اندک خود این مسئله را متوجه شدم پس چطور می‌شود افرادی که سواد بسیار بالایی دارند، به این درک نرسیده باشند.

می‌بینیم که مسیح به پرسش‌های نيقوديموس توجه می‌کند ولی نمی‌گوید که خوب من خیلی خوشحالم از اینکه بسیاری از بزرگان یهود دریافتند که من مسیح و یک معلم آسمانی هستم. مشاهده می‌کنیم که مسیح بی‌مقدمه و بی‌درنگ بر سر اصل مطلب می‌رود. او می‌گوید: «هیچ کس بدون تولد از بالا، نمی‌تواند ملکوت خدا را ببیند.» این سخن باعث می‌شود که نيقوديموس درگیر شود. او می‌شنود که هیچ کس، یعنی حتی بزرگان یهود هم نمی‌توانند بدون تولد تازه از بالا ملکوت خدا را ببینند. پس نيقوديموس می‌پرسد: «چگونه ممکن است که انسانی که پیر شده باشد، مولود گردد؟ آیا می‌شود که بار دیگر داخل شکم مادر گشته، مولود شود؟»

برخی از مفسران بر این باورند که اینجا نيقوديموس حرف مسیح را درک نکرد ولی اتفاقاً نيقوديموس دقیقاً حرف مسیح و حتی فضایی که مسیح دارد پیش می‌رود را درک کرد. نيقوديموس به واقع خداجو بود و شناخت خوبی از کتاب مقدس داشت. پس مسیح در این جایگاه، با او صحبت می‌کند. شاید چنین برداشت شود که این گفتگو به شکلی بی‌ربط است ولی عیسی مسیح با سخن خود باورهای یهودیان و اعتقاداتی که آنها نسبت به خود داشتند را کاملاً زیر سؤال می‌برد. و می‌بینیم که تعالیمی که نيقوديموس در آن پرورش پیدا کرده بود، زیر سؤال رفته بود.

یهودیان باور داشتند که فرزندان ابراهیم و تافته‌ی جدا بافته‌اند و جایگاه ویژه‌ای در ملکوت خدا دارند. مسیح خطاب به آنها می‌گوید چنین نیست و ملکوت خدا در این

کیفیت به شما نمی‌رسد. منظور یوحنا از عبارت «نه از خون» همین است. او می‌گوید کسی نمی‌تواند با انتساب خود به ابراهیم یا نیاکان مسیح، مدعی شود که ملکوت خدا از آن خودش است. سخن مسیح به قدری برای نیقودیموس غیر منتظره بود که سراپا لرزید. نیقودیموس با وعده‌های کلام خدا آشناست. طبق تعلیم آنها، یهودی حق ورود به ملکوت خدا را داشت ولی مسیح گفت که به هیچ عنوان چنین نیست، هیچ کس حتی بزرگترین خاخام یهود هم نمی‌تواند بدون تولد از بالا ملکوت خدا را ببیند چه رسد به اینکه وارد ملکوت شود.

بنابراین اگر یک یهودی نمی‌توانست بدون اینکه از بالا زاده شود، ملکوت خدا را ببیند پس اقوام دیگر چه؟ آلمانی‌ها که لوتری تبار هستند، ارمنی‌ها که گرگوری هستند، آشوری‌ها که مسیحی تبار هستند، چنین ادعاهایی به کجا می‌انجامد؟ اگر دنیای یهودی که در یک جاهایی مسائل را دقیق‌تر درک می‌کرد، نتوانست آن را ببیند پس نباید تعجب کرد که دنیای مسیحیت هم نمی‌تواند ببیند. واژه‌ی «ایدو» که در اینجا به عنوان «دیدن» به کار رفته به معنی «دیدن، متوجه شدن و شناختن» است. یعنی ملکوت خدا برای کسانی که از راه تولد تازه وارد نشوند، یک عنصر کاملاً ناآشناست. نیقودیموس می‌دانست که یحیی گفته بود که خدا می‌تواند از این سنگ‌ها فرزندان برای ابراهیم برانگیزاند. پس در جایی ادعای از تبار ابراهیم بودن یا نژاد برگزیده بودن کاملاً باطل می‌باشد.

نیقودیموس می‌گوید چطور ممکن است تولد دوباره رخ دهد، از دید او امکان تحول یک یهودی شده‌ی جوان وجود دارد، کسی که پدر و مادرش یهودی شده‌اند، می‌تواند تحت تعلیم قرار بگیرد. می‌توان اصول تورات را به او یاد داد و او در زندگی خود راه رسیدن به ملکوت را در پیش می‌گیرد. در حالی که پیرمرد رومی که هفتاد سال در فساد و گمراهی زندگی کرده، بت‌پرستی کرده و انواع روابط نامشروع داشته، می‌گساری

کرده و گناهان بسیاری انجام داده، چطور می‌تواند در سن هفتاد سالگی تبدیل شود. چگونه ممکن است یک معتاد یا کسی که در تمام زندگی مشغول فساد بوده، یا یک رباخوار که تمام نیاکانش رباخواری کرده‌اند، تغییر کند؟

مسیح به این پرسش هوشمندانه هم جواب می‌دهد. همان پرسشی که حدود بیست و پنج سال پیش در کلیسای انجیلی ایران برای خیلی‌ها مطرح بود. درست است که آنها آشکارا از آن موعظه نمی‌کردند ولی در ذهن بسیاری وجود داشت. بحث نسل سومی که موسی عنوان کرد، اینکه یک غیریهودی در نسل سوم کاملاً یهودی محسوب می‌شد و از حقوق کامل یک یهودی برخوردار می‌شد. به همین شکل اگر یک شخص فارس، ترک، گیلگ و غیره بود و وارد کلیسای انجیلی می‌شد، به همین دید به او نگاه می‌کردند. آشکارا عنوان نمی‌شد ولی در فضای خصوصی شنیده می‌شد که «فلانی که فارس است» به همین دلیل بسیاری آرزو داشتند که با یک دختر یا پسر آشوری یا ارمنی ازدواج کنند تا جایگاهشان تثبیت شود.

چندی پیش یک واعظ بزرگ آلمانی از دنیا رفت. او سال‌های سال در آفریقا، در نیجریه خدمت کرده بود. حتی به ظاهر بیداری هم ایجاد کرده بود. زمانی که فوت کرد، با خود فکر کردم جانشینش یک شخص از نیجریه خواهد بود ولی با کمال تعجب دیدم یک آلمانی جانشین او شد. گویی هیچ کس از نیجریه شایسته‌ی جانشینی او نبود. شاید آن آلمانی در یک خانواده‌ی خوب پنطیکاستی به دنیا آمده بود. من نمی‌دانم، در هر صورت تنها یک آلمانی شایسته‌ی جانشینی محسوب می‌شد و بس. شاید دو یا سه نسل لازم باشد که یک نیجریه‌ای مسیحی به حساب آید. خیلی اوقات افراد نگرش فرهنگی خود را دارند. برای من بسیار جای تعجب بود زیرا آن واعظ همواره می‌گفت: «من تحول ایجاد می‌کنم. خدا از طریق خدمت من کار می‌کند.» ولی نهایتاً یک آلمانی جانشینش شد.

علت چیست؟ زیرا چنین افرادی امکاناتی در حد نیقودیموس دارند. آنها از فیض و زیبایی آن صحبت می‌کنند ولی واقعیت در عمل چیز دیگری است. در بسیاری از نقاط دنیا چنین طرز تفکری حاکم است. به عنوان مثال در کشور بلغارستان سه قوم بلغار، ترک و کولی وجود دارد. فرهنگ غالب در این کشور این دید را القاء می‌کند که یک ترک که نیاکانش غاصب بوده‌اند، هرگز نمی‌تواند مسیحی خوبی باشد. یا اینکه یک کولی همیشه در اتهام دزدی قرار دارد. حتی اگر پدر بزرگش پنطیکاستی یا بابپتیست بوده باشد ولی باز از دید دیگران او کولی است و دزد، نمی‌شود یک مسیحی خوب باشد. درست است که موعظه می‌شود که مسیح همه را دوست دارد و تفاوتی بین افراد و نژادها نیست ولی در عمل چیز دیگری مشاهده می‌شود.

بنابراین نیقودیموس سؤال به جایی مطرح می‌کند. اینکه یک شخص هفتاد ساله چطور می‌تواند متحول شود؟! مسیح در پاسخ، به وضعیت خود یهودیان برمی‌گردد و می‌گوید هیچ کس، حتی تو ای نیقودیموس که از خاندان بزرگ یهود هستی، تو نیز نمی‌توانی وارد ملکوت خدا شوی. هیچ کس، نه تو، نه یک رومی! هیچ کس نمی‌تواند وارد ملکوت خدا شود. و این بدین معناست که «خون» در برنامه‌ی خدا منتفی است. منظور این نیست که یک خانواده‌ی مسیحی نمی‌تواند تأثیرگذار باشد. پولس می‌گوید من در پی پدران خود، خدا را می‌پرستم و ما در جلسه‌ی آتی به این موضوع می‌پردازیم که منظور از نسل چیست.

بحث یهودی بودن، ارمنی بودن، آلمانی بودن یا آمریکایی بودن منتفی است. این حرف من نیست بلکه سخن عیسی مسیح است. داشتن خون آلمانی، خون یهودی، خون ارمنی، هیچ یک باعث نجات نیست. هیچ کس به خاطر تبارش وارد ملکوت خدا نمی‌شود. کسی به خاطر نیاکانش فرزند خدا محسوب نمی‌شود. ما می‌گوییم خدای ابراهیم، خدای اسحاق و خدای یعقوب؛ یعنی هر یکی از آنها در زندگی خود خدا را

تجربه کردند. با اینکه اسماعیل و عیسو هم از خانواده‌های ایماندار بودند ولی ما نمی‌گوییم خدای اسماعیل، خدای عیسو بنابراین بحث «خون» منتفی است.

اکنون به عبارت بعدی می‌رسیم یعنی «نه از خواهش جسم». ببینیم اینجا منظور یوحنا چیست. پولس در رساله‌ی رومیان ۱۶:۹ می‌گوید: «لاجرم نه از خواهش کننده و نه از شتابنده است بلکه از خدای رحم کننده.» اینجا سخن از انسانی که اراده می‌کند و می‌دود، نیست. بسیاری در آن زمان گمان می‌کردند از طریق فلسفه و دانش، انسان نو تولید می‌شود. به عبارتی می‌توان از طریق فلسفه، تبدیل شد. در میان یونانیان این تصور وجود داشت که یک جرقه‌ی الهی در هر انسان وجود دارد و اگر شخص کنکاش کند می‌تواند آن را شعله‌ور سازد.

سقراط باور داشت که نجات، در گرو شناخت خویشتن است. از دید او با شناخت خویشتن می‌توان به همه چیز رسید و زمانی که این جرقه روشن شود، انسان منور شده و یک انسان نو متولد می‌شود. ولی کلام خدا می‌گوید که فلسفه یا کوشش بشری جهت تزکیه نفس، به هیچ عنوان باعث رستگاری نمی‌شود. در رومیان باب یک راجع به فیلسوفان و عرفای زمان پولس صحبت می‌شود. آنها ادعای شناخت داشتند و خود را از کسانی می‌دانستند که جرقه‌ای در وجوشان روشن شده بود ولی می‌بینیم که آنها در زندگی خود، یکی از دیگری فاسدتر بودند.

امروزه نیز فرهیختگان بسیاری هستند که فکر می‌کنند می‌توانند دنیا را عوض کنند ولی با دیدن زندگی آنها، سراسر فساد دیده می‌شود. گویی هرچقدر شخص در سلوک پیش می‌رود بیشتر در فساد غرق می‌شود. پولس می‌گوید آنها ادعای عرفان و شناخت دارند ولی سراپا فاسد هستند. اینجا اثبات می‌شود که انسان نمی‌تواند از طریق تلاش خود و تزکیه نفس به تولد تازه برسد. انسان نو، آن انسانی که مدنظر خداست از

طریق فلسفه و عرفان و سلوک حاصل نخواهد شد. زمانی که خدا از آسمان نگاه می‌کند یک انسان کهنه می‌بیند، یک انسان فاسد.

مردم گمان می‌کنند از طریق برنامه‌های آموزشی می‌شود انسان را عوض کرد. دنیای غرب با مشکل حملات تروریستی مواجه است. جالب است که بیشتر تروریست‌ها همان کسانی هستند که نیاکانشان سال‌ها پیش وارد غرب شدند و در تربیت غربی تعلیم یافته بودند. گمان بر این بود که از طریق برنامه‌های آموزشی می‌توان آنها را تبدیل کرد و با چهارچوب‌های فرهنگ غربی تطبیق داد اما نتیجه این شده که امروز شاهد اقدامات تروریستی روزافزون هستیم. بسیاری از بزرگان تاریخ چون ابوما معتقد بودند که می‌توانند انسان‌ها را عوض کنند و از آنها شهروندان خوب بسازند. ولی اکنون شاهد شکست این تئوری هستیم.

در اواخر قرن نوزدهم که دنیا هر روز به امکانات جدیدی دست می‌یافت در زمینه‌ی علم به سرعت پیشرفت می‌کرد و فناوری‌های نوین حاصل می‌شد، بسیاری از الهیدانان مسیحی که به مسیحیان لیبرال معروف هستند، مخصوصاً در آلمان و آمریکا معتقد بودند که اینک زمان تولید انسان نو فرارسیده است. آنها معتقد بودند با امکاناتی که در اختیار دارند می‌توانند کارهای زیادی انجام دهند به عنوان مثال کتاب چاپ کنند یا مدرسه بسازند. از دید آنها بشریت در آستانه‌ی تحول بود و آنچه مسیح دو هزار سال پیش در خصوص تولید انسان نو گفته بود در آستانه‌ی تحقق بود. آنها بر این باور بودند که نه از طریق یک برنامه الهی بلکه با درک خود می‌توانند این مهم را به انجام برسانند. ولی دیدیم که حاصلش جنگ جهانی اول بود. غربی‌ها که در آن زمان در اوج تمدن بودند، نه تنها به یکدیگر رحم نکردند بلکه به شکل وحشیانه و بی‌سابقه در تاریخ، یکدیگر را قتل‌عام کردند. پس انسان نو تولید نشد.

بسیاری معتقدند از طریق برنامه‌های کلیسایی و آموزش‌های مسیحی می‌توانند انسان نو تولید کنند. ولی کلام خدا اعلام می‌کند که برنامه‌های انسانی، انسان را عوض نخواهد کرد. شاید بتوان قدم‌هایی در تربیت انسان برداشت ولی برنامه‌های تربیتی موجود، آن انسان نو که مسیح انتظار دارد را تولید نمی‌کند. زیباترین کتاب‌ها هم انسان نو تولید نمی‌کند. شاید در برخی از گروه‌ها شاهد انسانی با تربیت خوب باشیم ولی باز آن انسان نو تولید نشده است. چیزی که انسان را فرزند خدا می‌سازد همان است که کلام در آیه‌ی ۱۲ عنوان کرده یعنی خود کلام خدا.

چیزی که انسان را تبدیل می‌کند کلام و روح است. این کلام و روح است که از یک مسیحی، از یک مسلمان، از یک هندو، از یک یهودی فرزند خدا می‌سازد. ما در یوحنا می‌خوانیم تمام کسانی که او را پذیرفتند؛ خواه یهودی، خواه غیریهودی، خواه یک جوان پانزده ساله یا یک شخص هفتاد ساله، همه می‌توانند تبدیل شوند. چنانچه شخصی سال‌های سال معتاد بوده باشد باز هم در عیسی مسیح امکان تحول هست. اگر فکر می‌کنیم که یک معتاد امکان تحول ندارد، باید بدانیم که داریم با امکانات نیکو دیموس زندگی می‌کنیم! در خداوند عیسی مسیح امکان تولید انسان نو هست. خدا قادر است از آن معتاد خیابانی انسانی نو بسازد.

خدا می‌تواند از یک شخص فاسد که چشم ناپاک دارد، انسان تازه‌ای بسازد، حتی اگر نیاکان آن شخص نیز چشمان ناپاک داشتند. زیرا گاهی اوقات گناهان نسل اندر نسل ادامه پیدا می‌کند و بسیاری اوقات اقوام، گناهان پدران خود را حمل می‌کنند. به عنوان مثال قومی که تمایل به قتل عام دارد، نیاکانشان نیز دست به قتل عام می‌زدند، علت این است آنها وارث دیوهای شدند که نیاکانشان را تصاحب کرده بودند. ولی در عیسی مسیح برای همه امکان تحول هست.

بنابراین دیدیم از طرفی یک خبر بد وجود داشت، اینکه هیچ کس ملکوت خدا را نخواهد دید و از یک سو خبری بسیار خوب و اینکه همه در عیسی مسیح امکان تحول و تبدیل پیدا می‌کنند. تنها در عیسی مسیح امکان تبدیل شدن به آن انسان نو وجود دارد؛ چه معتاد، چه آن شخصی که در بهترین منقطه‌ی تهران زندگی می‌کند. همه‌ی انسان‌ها گناهکارند. چه آن معتاد، چه آن شمال شهری با فرهنگ، هیچ کس وارد ملکوت خدا نمی‌شود جز از راه پذیرش عیسی مسیح. این همان مژده‌ی انجیل است. این انجیل عیسی مسیح است. همان انجیلی است که پولس از آن عار ندارد زیرا قدرت خداست برای رستگاری، شفا و تبدیل هر که ایمان آورد. خدا را شکر که خدا خود برای ما امکان‌سازی کرد.

خداوند به شما برکت دهد.